عدم نیاز استصحاب به بقاء موضوع

استاد: من در فرمایش شما یک جور تهافت می‌بینم بین آن مبنایی که شروع می‌کنید با ادامه آن. چرا ما گفتیم استصحاب نیاز به بقاء موضوع ندارد؟ وقتی یک موضوع و بقائش را شرط می‌کنید، به یک معنا قاعده استصحاب دارد متذبذب می‌شود. هر کسی می‌گوید موضوع از بین رفت. حالا بیا و سر آن دعوا کن. این کجا قاعده شد؟! قاعده و اصل عملی برای رفع از تحیر است. اگر ما میخ یک چیزی را بکوبیم که دوباره سر آن دعوا شود، این چه رفع تحیری شد؟! لذا برای استظهار از ادله استصحاب اینطور عرض کردیم: گفتیم وقتی یقین آمد، یک رفتار شأنی یا فعلی شکل می‌گیرد. می‌گوینذ آن رفتار را که الآن می‌بینی، الآن آن مشت پر کن است. در چشم می‌آید. آن را به هم بزن، الا بیقین مزیل. شما می‌گویید آن رفتار که طبق یک مبنا بود! خب اگر سراغ یک مبنا بروید دوباره دعوا را می‌آورید. شما می‌گویید مبنا رفت، دیگری می‌گوید مبنا نرفت. اصلا سراغ مبنای رفتار سابق رفتن، یعنی نقض خود این استظهار. منظورم روشن است؟

شاگرد: بله.

استاد: عرض من این است که شما می‌گویید ما یک مبنایی داشتیم و اصلا مبنای رفتار این است. اما وقتی رفتار را می‌بینید، دیگر کار با چیز دیگری نداشته باشید. شما این رفتار را ادامه بده، تا یک شمشیر قاطع صارم عند الکل بیاید؛ «یقین لاحق». وقتی این آمد آن رفتار را به هم بزن. تا نیامده، آن رفتار هست. شما می‌گویید نه، رفتار را نگاه کن و ببین مبنای آن چه بود. اگر بخواهیم دوباره به مبنا نگاه کنیم که آن استظهارات و ادعاها و ...می‌آید و قاعده از کار می‌افتد و دعوا می‌شود وقاعده از قاعده بودن می‌افتد. زیبایی قاعده استصحاب در این است که تحیر را از ما می‌برد. می‌گویید یک رفتار داشتید، به آن دست نزن. به همان نحوی که ادامه می‌دادی، ادامه بده، تا یک چیز مسلمی برای تو بیاید.

شاگرد۳: در استصحاب موضوعی رفتار چیست؟

استاد: ما به یک موضوعی یقین داشتیم، برطبق این یقین ما یک چیزهایی شکل می‌گیرد؛ احکامی ... .

شاگرد۳: هیچ چیزی شکل نگرفته باشد.

استاد: شأنا عرض می‌کنم.

شاگرد۳: رفتاری نداریم، خود موضوع را استصحاب می‌کنیم.

استاد: آبی بود که کر بود. وقتی می‌دانستید کر بود اصلا کاری با آن نداشتید. محل ابتلاء شما نبود. وقتی شک می‌کنید، آن وقت محل ابتلاء شما می‌شود. می‌گویید قبلا که یقین کریت

داشتم که رفتاری شکل نگرفته بود! نه، مقصود از رفتار این نیست که عملاً با آب کر تطهیر کنید. منظور ما شانیت این است که رفتار طبق یک موضوع متیقن شکل میگیرد. وقتی یقین به یک موضوعی داریم لوازمش و احکام نفس الامریه آن شأنیت پیدا کرده. آن شأنیتش بالفعل است. منظور من این است. اگر شما طور دیگری استظهار میکنید بفرمایید.

شاگرد۳: این رفتار دوباره به همان متیقن بر میگردد، یعنی متیقن را نگه میداریم.

استاد: نه، تفاوت میکند با اینکه ما بخواهیم دوباره متیقن را به کار بیاوریم. وقتی آوردیم دوباره همان مسائل اتحاد قضیه متیقن و مشکوکه، بقاء موضوع و ... میآید. اینها را باید صاف کنید. اما به این بیان در اینجا نیازی ندارید سراغ اتحاد قضیه متیقن و مشکوک بروید. چرا؟ چون همان رفتار را حفظ کن؛ استظهار به این معنا بود. اگر شما یقین میگویید پس چرا میگویید «لاتنقض الیقین»؟! اینکه خودش نقض شده. اگر نرفته بود که اصلاً محلی نداشتید. پس این امر، امر به محال است. یقینی که تکوینا نقض شده، در این فضا میگویند نقضش نکن. وقتی حال یقین در من شاک مستصحب نیست، چه چیزی را به من امر میکنند که نقضش نکن؟! پس معلوم میشود «لاتنقض الیقین» یعنی الیقین السابق که هرم تشکیل میداد و یک بند بیلی داشت، این یقین سبب شده بود یک تشأنی از شئونات و احکام و خیلی چیزها شأنیتش مستقر شود. شما طبق این یقین که شأنیت یک سامانه و یک جدولی از احکام و مسائل دارد، آن را به هم بزنید. تا چه زمانی؟ تا وقتی یقینی بیاید که این چیزی که طبق یقین سابق شکل گرفته بود، بهطور قطع بتوانید به هم بزنید.

علی ای حال باز روی فرمایش شما تأمل میکنیم.

شاگرد: سراغ مبانیی برویم که بقاء موضوع را عرفا معتبر میدانند. معمول آقایان استصحاب شعبان را بدون دغدغه میکردند. اگر مراد از این بقاء خود شعبان باشد، خود شعبان که شک دارم هست یا نه. لابد یک پایههایی در نظر میگیرند و آن پایه را باقی نگه میدارند؛ میگویند یک موقع شعبان بود، الآن شک میکنیم الآن هست یا نه؟ استصحاب میکنیم. و الّا آن چیزی که بقاء موضوع را معتبر میداند، اگر بخواهد خود موضوع شعبان را استصحاب کند، بدون اینکه یک پایه در نظر بگیرد، شک در بقاء موضوع میشود. روی مبانیی که بقاء موضوع را معتبر میدانند، چطور تصوری دارند که شعبان را استصحاب میکنند؟

استاد: منظور شما اشکالی است که کلاً در استصحاب زمانیات هست. در زمان یک پایه میخواهیم، درحالیکه چیزی نیست.

شاگرد: بله، استصحاب در زمان یا مطلق موضوعی که یقینا بود، حال شک میکنیم هست یا نه. اگر عرفا بقاء موضوع معتبر باشد، الآن شک داری که آن موضوع هست یا نه، چطور استصحاب میکنید؟ کسانی که استصحاب شعبان میکنند، بقاء عرفی موضوع را معتبر میدانند، با اینکه امروز شک دارند نمیدانند موضوع شعبان هست یا نه، آیا اینها پایههایی در نظر میگیرند و میگویند آن پایه هست؟ مثلاً کل ماه را بهعنوان یک واحد زمانی در نظر میگیرند و میگویند قبلاً که شعبان بود، حال شک میکنیم الآن شعبان هست یا نه؟ استصحاب شعبان میکنیم. چنین چیزی میخواهند بگویند؟ یا وقتی میخواهند استصحاب کنند اصلاً توجه ندارند بقاء موضوع معتبر است؟

استاد: میخواهید بفرمایید اگر استصحاب را به این صورت نیاز بدانیم، وقتی در اصل بقاء وجود موضوع شک کردیم، شک ما در اصل وجودش است. پس خود شک ما مساوی است با شک در بقاء موضوع. و قوام جریان استصحاب به یقین به بقاء موضوع است. منظورتان همین است؟

شاگرد: بله. از یک طرف می‌گویند بقاء موضوع معتبر است، از یک طرف خود آن‌ها مثل مرحوم شیخ، استصحاب شعبان می‌کردند.

استاد: البته در استصحاب شک در مقتضی، آمدن این‌طور چیزی به ذهن را تقویت می‌کرد. اگر شما شک در اصل بقاء مقتضی دارید بتوانید استصحاب کنید؟

شاگرد۲: اشکال این‌ها هم همین است. گاهی اوقات شکی که در استصحاب آمده به‌خاطر عروض مانع است، گاهی اوقات در مقتضی است. این‌ها می‌گویند مقتضی دیشب بر طرف شده، الآن ماه هم آمده، لذا متیقنی نداریم که با عروض مانع هلال قبل از زوال بتوانیم آن را بکشانیم.

استاد: ولی رفتار سابق را داریم.

شاگرد۲: ولی دیگر مقتضای وجود ندارد.

استاد: لذا عرض کردم استصحاب حتی در شک در مقتضی هم حجت است.

شاگرد۴: منظور این‌ها اصلاً مقتضی نیست. آن منا طحکم مرادف است. جوابی که به این‌ها می‌دهیم این است که سمت آن‌ها نروید. این‌ها می‌گویند در آن منا ط، قطع شرط بوده. وقتی یقین می‌کردم عمل می‌کردم. شما می‌گویید سر منا ط عمل آن‌ها نروید. این‌که در این‌صورت از قاعده بودن در می‌آید.

استاد: این‌که منا ط عملش یقین بوده، یقین موضوعی بوده یا یقین طریقی؟ اگر یقین موضوعی بوده قبول است. چون شرط عمل بقاء این حالت است. وقتی رفت می‌خواهید چه استصحابی کنید؟ این درست است. اما اگر شرط آن یقین بوده اما یقین طریقی؛ یعنی وقتی یقین می‌کردید موضوع منجز بود و حکم می‌آمد. حالا که شک کردید که درست است حال یقین شما رفته، اما برای استصحاب مجال هست. آن متیقن شما که به یقین طریقی منجّز حکم شد، منجز موضوع شد، می‌توانید در آن متیقن استصحاب را بیاورید. این تفاوت بود. یقین شرط چیست؟

شاگرد۴: جواب به استصحاب مشهور است. مثلاً کسی بگوید الآن که شما شک کردید، دیگر متیقن نیست. الآن متیقن مشکوک است. این حرف‌ها که بگوییم یقین طریقی بوده موضوع نبوده می‌آید. اما طبق مبنای رفتاری... .

استاد: مبنای رفتاری که از قول مشهور آسان‌تر می‌شود. اتفاقاً آن استظهار برای این است که بسیاری از منا قشات و مجادلات و آن بحث‌های کلاسیکی که استصحاب را به‌عنوان یک قاعده از قاعده بودن می‌اندازد،[کنار می‌رود] این استصحاب برای آن بوده که شارع یک قاعده‌ای به دست متشرعه بدهد که رافع مکلف از حال تحیر باشد این بحث‌های کلاسیک توان این‌که آن قاعده به‌معنای رافع مکلف از حال تحیر باشد را ندارد. لذا کار را آسان‌تر کردیم. نه این‌که دوباره مبنا را به قد و قواره بزنیم و بگوییم آن مبنا دیگر نیست. شارع و عرف کاری به مبنا ندارند. عرف کجا مبنا را می‌فهمد؟! می‌گویید رفتار تو یک چیزی بود. آن را همین‌طور ادامه بده، تذبذب نکن، توقف نکن و نگو شک کردم باقی هست یا نیست! نه، تو یک رفتاری سامان دادی، تا یک یقین روشن کالشمس که مزیل آن رفتار قبلی تو است، پیش نیامده ادامه بده. ببین چقدر ساده است! عرف می‌فهمد. قاعده هم هست. یعنی کاملاً تذبذب‌ها را برمی‌دارد و برای مکلفین دیگر تحیری نیست.

شاگرد۴: طبق این مبنا، چرا قطع موضوعی نیست؟

استاد: اگر قطع موضوعی باشد که با اصل حرف تناقض می‌شود.

شاگرد۴: اصلاً فعلاً با استصحاب کاری ندارم.

استاد: ببینید این مبنا تناقض می‌گوید؟! شما می‌گویید یقین موضوعی است. یعنی رفتاری که طبق یقین شکل گرفته و یقین هم جزء آن است، وقتی شک کردی... . خب وقتی شک کردی، یقینی جزء موضوع است، رفته است. می‌خواهی چه بگویی؟!

شاگرد۴: من هم همین را می‌گویم. یعنی دیگر شکی ندارم.

استاد: یعنی مزیل قطعی بناء رفتاری ما قطعاً آمده؟

شاگرد۴: بله.

استاد: چیست؟

شاگرد۴: اینکه قبل از زوال رؤیت کردیم.

استاد: اینکه اول الکلام است. پس این همه نزاع سر چیست؟! یعنی اینها قطعی است؟! تازه این قول خلاف مشهور است.

شاگرد۴: این دور از ذهن است. ما می‌گوییم طبق این مبنا استصحاب جاری نمی‌شود.

استاد: ما هم عرض می‌کنیم تصوری که از این مبنا داریم اسهل از آن استصحابات جاری می‌شود. ما هنوز تفاهم در تصور آن مبنای رفتاری با هم نداریم.

شاگرد۴: مشکل این است که شما قطع را طریقی می‌بینید. و طبق این مبنا دلیلی بر طریقی بودن آن ندارید. البته این قول در میان اقوال استصحاب نیست.

استاد: استظهار از دلیل است. ایزده قول بود. ما مدافع کدام قول هستیم؟ مدافع حجیت الاستصحاب مطلقاً هستیم. یک قول عدم حجیته مطلقاً بود. یکی حجیت مطلقه آن بود. یکی حجیت آن در شک در مانع بود دون المقتضی. و بقیه اقوال. عرض ما این است که ما مدافع حجیت مطلقه استصحاب هستیم. همین قولی که گفته اند و مرحوم شیخ بعداً تفصیل دادند. صاحب کفایه بعداً چه کار کردند؟ ما حرف صاحب کفایه را میزنیم. ولی استظهارمان از دلیل استصحاب - که قولمان حجیت مطلقه آن است- طوری است که برخی از مشکلاتی که در مبانی کلاسیک برای استصحاب پیش می‌آید، دیگر پیش نمی‌آید. کار را آسانتر می‌کند، نه اینکه مشکلتر کند. می‌گوییم قول چیست؟ قول نیست. قول همان قول حجیت مطلقه استصحاب است. از کجا می‌گویید مطلقاً؟ از همین ادله. خب استظهار شما از این ادله چیست؟ استظهار این است که اصل عملی است. می‌خواهد در مکلف تحیر نماند. اگر مطالب علمی دقیق را بیاورند که دوباره اول التحیر است و اول الاختلاف است. قبلاً ادله آن را مفصل بحث کردیم. ادله طوری است که شارع می‌خواهد کاری کند. می‌گویید من راهی به تو داد می‌دهم که وقتی برایت رفتاری شکل گرفته مدام توقف نکنی و نگویی عوض شد حالا بکنم یا نکنم؟! وقتی یک رفتاری شکل گرفته طبق همان برو، تا مثل خورشید برایت واضح شود که باید این رفتاری که شکل گرفته بود را تغییر بدهی. اگر شما یقین را موضوعی بگیرید متناقض با این مبنا است.

شاگرد۴: اصلاً شک نمی‌گیرم. این استصحاب یک مقدمه‌ای دارد. اینکه یک رفتاری شکل گرفته و عرف دارد به این عمل می‌کند. خالصه یک رفتاری هست که طبق آن عمل می‌کنند. بحث استصحاب را کاری نداریم. این عمل کردن دو جور است؛ گاهی وقتی یقین می‌کنند عمل می‌کنند. در اینجا قطع موضوعی است و گاهی طریقی است؛ اصلاً استصحاب را کنار بگذاریم، همین مقدمه را عرض می‌کنم.

استاد: اینکه روشن است. شما کی مورد بگویید که رفتاری برای عرف شکل بگیرد که قیدش یقین موضوعی است، بینه جای آن ننشیند، چیزهای دیگر جای آن ننشیند. کی مورد بیاورید. همینطور کی چیزی بگویید و بعد همه تشکیک کنید و ... . من میخواهم بگویم کی مورد از قطع موضوعی ندارید. اصلاً قطع موضوعی کی چیز متهافت با این مبنا است. این مبنا میخواهد آسان کند. وقتی شما قطع موضوعی را میآورید دارید تناقض درست میکنید. ما قطع موضوعی هم ندارید. کی مورد بیاورید که بگویید این کی مورد هست که قطع موضوعی است و چیزی جای آن نمی نشیند. در عرف عام و در شرع وقتی یقین رفت، نه بینه و نه چیز دیگری جای آن نمی نشیند.

شاگرد۴: مثلاً نجاست. شما باید یقین به نجاست کنید.

استاد: دو شاهد عادل وقتی میگویند، شما یقین کردید؟! ولی میگویید نجس شد. همین را عرض میکنم. اگر یقین موضوعی است باید یقین کنید و بگویید ولو پنجاه نفر شهادت بدهند من یقین نکردهام. تمام. یقین هم موضوعی است.

شاگرد۴: یقین شخصی و قطع قطاع... .

استاد: یقین نوعی را اگر بگویید که دیگر از یقین افتاده است.

شاگرد: طبق مبنایی که فرمودید اشکالتان بر استصحاب را دوباره بفرمایید.

شاگرد۲: اتفاقا هر چه بیشتر توضیح میدهید آن اشکال دیروز کمرنگ تر میشود. هر چه استصحاب را روی مبنای رفتار توضیح میدهید، اشکال کمرنگ تر میشود. درست است که شک داریم اما از اول نمیدانیم شارع مقدس به چه صورت ماه شعبان را برچسب زنی کرده؟

استاد: این را که دیروز عرض کردم. این مبنا را سالها مباحثه کردهایم. این مبنا در ذهن من ابهامی ندارد چون مباحثه کردهایم. و لذا دیروز میگفتم ارتکاز با آن موافق است.

شاگرد۲: قبول است. میخواهم بگویم طبق آن مبنا اشکال واضح است یا نه؟

استاد: آن مبنا دو جهت دارد. اول این است که در تکلیف و بقاء، اگر اقل و اکثر استقلالی شد، در اینجا یک فرد جدید از آن بنا میخواهد بیاید. دوم اینکه در همان کارهای عقلائیه گاهی عرف ارتکازاتی دارد که خطا است. مثل همینی که اول مباحثه عرض کردم. عرف میگوید روز دوازده ساعت جزء ذاتی شهر شعبان است. چون این ارتکاز را دارد، بنا را بر همه اینها میکشد و میرود. ولو ماه را ندیده ولی به هم نمیزند. لذا اینان میگویند وقتی ماه را دیدی، دیدی. ولی باز فرمایش اینان مؤید آن اشکال دیروز است. به این نحو که وقتی شما یک مبنایی داشتید الآن فضا عوض شده و شما هلال را دیدهای. دیگر دیدن تو اجازه نمیدهد که ادامه بدهی. این فرمایش اینان است.

شاگرد۲: با توجه به اشکال حضرت عالی داشتید و مبنایی که مطرح شد و فرمایشی که اینان فرمودند. استصحاب را کامل میدانید یا نه؟

استاد: ارتکاز با استصحاب موافق است، و آن مبنای رفتاری هم برخلاف این فرمایشی است که اینان میگویند. نه آنطور که عرض من است، این استصحاب مشکلی ندارد. چون میگوییم باید عرف معیت کند. داشت یک کاری انجام میداد، بهطور قطع در شبهه حکمیه یا موضوعیه، بنا بر این فرض که استصحاب مطلقاً حجت است، نه اینکه تنها در موضوعیه حجت است و در حکمیه حجت نیست. قاعده کلیه است. در حکم و در موضوع تا حالت بعدی مثل آفتاب روشن نشده، شما حالت قبلی را ادامه بده.

شاگرد۲: آن وقت این دو اشکالی را که فرمودید تنها از باب وسوسه علمی می‌دانید؟

استاد: بله، یعنی دقت در آن‌ها است. اولی هم که ایشان فرمودند گفتم نظر من بیشتر منطقه‌ی کلاسیک روی آن مبانء بود. همین که شروع کردم عرض کردم. یک جهت تأمل علمی داشت. روی مبانی که گاهی می‌بینید وقتی این‌ها اشکال می‌شود روی مبانی کلاسی اشکال می‌شود. ما می‌خواهیم در بقاء آن تأمل کنیم. همانی که وحید فرمودند. وحید این استصحاب را فرمودند. سید هم می‌خواهند جواب بدهند. ما روی مبانی خود بحثین، آن اشکال را مطرح کردم. شما آن را بفرمایید. روی مبانی خود بحثین.

شاگرد: اگر اقل و اکثر بگیریم، استصحاب حکمی آن هم مشکل می‌شود.

استاد: بله. وقتی روی آن دقت می‌کنیم می‌بینیم اقل و اکثر استقلالی است. چون استقلالی است حکم امروز باید موضوع خودش محرز شود. ولی اگر به موضوع و عرف برگردیم، استصحاب حکمی باز مشکلی ندارد. با همین مبانی رفتار عملی.

بازبینی #1
ایجاد شده 22 آوریل 2026 15:21:53 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 آوریل 2026 15:25:47 توسط ... .